

گزارش تاریخی

## بازی انگلیسی‌ها باخطوط مرزی ایران



پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، دو عامل سیاسی سبب تشدید اختلافات مرزی ایران و عراق شد. یکی سلطه اقتصادی انگلیسی‌ها بر منابع اقتصادی عراق ونیاز آن کشور به راه‌های آبی عراق در خلیج فارس و دیگری، ظهور ناسیونالیسم افراطی و انعطاف‌ناپذیر «پان عربیسم» در کشورهای عرب و از جمله در عراق که توسط انگلیسی‌ها، برای تجزیه امپراتوری عثمانی، به آن دامن زده می‌شد. در مردادماه ۱۲۹۹، عراق به موجب معاهده استعماری سور (SEVRE) به انگلستان واگذار شد. در شهریور ماه ۱۳۰۰، ملک فیصل در عراق و در آبان ۱۳۰۴، رضاخان در ایران به قدرت رسیدند. هر دوی آن‌ها، مورد حمایت انگلستان بودند و با اعمال نفوذ آن کشور به قدرت دست پیدا کردند. دولت ایران به خاطر پیشینه اختلافات مرزی با عراق، در مناسبات خود با حکومت بغداد، با احتیاط عمل می‌کرد. انگلیسی‌ها، از یک‌سومایل بودند و کشور ایران و عراق را در چهار چوب منافع منطقه‌ای خود متحد کنند و از سوی دیگر، به خاطر منافع‌شان در عراق، امتیازاتی را در آن کشور برای خود قائل بودند که مانع هم‌پیمانی تهران و بغداد می‌شد. افزایش شناسایی منطقه‌ای حکومت فیصل در عراق، به موجودیت رژیم او مشروعبیت می‌بخشید. این در حالی بود که احتیاط دولتمردان ایرانی، مانع این شناسایی و دستیابی سریع لندن به اسد منطقه‌ای خود می‌شد. برای رفع این مشکل، مقامات انگلیس تصمیم گرفتند با عقد معاهده‌ای میان تهران و بغداد، راجع به حقوق دو طرف در ارونردود، به دولت ایران تضمین‌های لازم را بدهند. وزیر مختار انگلستان در تهران، طی یادداشت ۲۰ اسفند ۱۳۰۷، به وزیر خارجه ایران، شناسایی حقوق ایران در ارونردور را به شناسایی عراق از سوی ایران مشروط کرد. دولت ایران پس از حصول اطمینان، رژیم جدید عراق را به رسمیت شناخت. این شناسایی، در اردیبهشت ۱۳۰۸، هنگام دیدار یک هیئت عراقی به ریاست رستم حیدر بیگ، رئیس دبیرخانه سلطنتی عراق، از تهران صورت گرفت. او بایبمی دوستانه از سوی ملک فیصل برای رضاخان «وارد تهران شد. پس از آن، مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) نخست‌وزیر ایران، شرحی به عبدالحمین سعدون، نخست‌وزیر عراق نوشت و شناسایی این دولت را از سوی دولت ایران، اعلام کرد و در پی آن، در تیرماه ۱۳۰۸، عنایت‌الدوله سمیعی با اختیار اتام به بغداد اعزام و سفارت ایران در بغداد به وسیله وی افتتاح شد. در این هنگام، انتظار می‌رفت که دولت عراق بعد از وعده‌های وزیر مختار انگلستان و اطمینان‌هایی که ملک فیصل اول داده بود، گامی در راستای راه‌حل مشکل ارونردو بردارد ولی اقدامی از طرف آن‌ها به عمل نیامد و قضیه در بوته اجمال ماند.

## تحریکات کنسول انگلیس در بصره

با وجود ورود عراق به جامعه ملل، نه تنها راه حلّی برای مشکلات دو کشور پیدا نشد بلکه این مشکلات با ادعاهای تازه دولت عراق علیه ایران، در خصوص بندر بصره و منابع آبی آن، افزایش یافت؛ ادعاهایی که اسناد و مدارک بعدی نشان داد، تحریکات کنسول انگلیس در بصره عامل آن بوده است. از اواسط سال ۱۳۱۰، دولت عراق چندین یادداشت اعتراض برای دولت ایران ارسال و در آن مأموران گمرک و نیروی دریایی ایران را متهم کرد که مقررات سازمان بندر بصره را نادیده گرفته‌وبه «حق حاکمیت عراق در آب‌های ارونردود» تجاوز کرده‌اند. در اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۱، ملک فیصل به ایران سفر کرد. در مذاکراتی که در تهران به عمل آمد، ایران خواستار تعیین خط تالوگ (عمیق‌ترین بخش رود) به عنوان مرز دو کشور در ارونردو شد. براساس توصیه جامعه ملل مبنی بر مذاکرات مستقیم ایران و عراق برای حل مسئله ارونردو، نوری سعید، وزیر خارجه عراق در ۱۳ مرداد ۱۳۱۴، در رأس هیئتی متشکل از وزیر دادگستری این کشور و رئیس بندر بصره که انگلیسی بود، وارد تهران شد. اساس مذاکرات تهران حول دو محور متمرکز بود: خط مرزی دو کشور در ارونردو و نحوه اداره آن. نوری سعید در روز آخر اقامت خود در تهران، اعلام کرد که عراق موافق است فقط در محدوده آبادان، کرچه خط مرزی دو کشور بر اساس تالوگ باشد. در کرچه این راه‌حل منافع ایران را تأمین نمی‌کرد اما دولت ایران به علت اوضاع و احوال خاص آن زمان و فشار انگلیسی‌ها، به راه‌حل مذکور مخالفتی نکرد و همین موضوع، مقدمه انعقاد عهدنامه ۱۳۱۶ شد. با انعقاد عهدنامه سرحدی ۱۳۱۶، تلاش ۳۰ ساله ایران برای احقاق حقوق خود در ارونردو از میان رفت.

ماشین کشتار پهلوی اول چه بر سر متحصنان مسجد گوهر شاد آورد؟

## روایت ۲ شاهد عینی از یک جنایت بزرگ



۶۶ آیت... سیدعبدا... شیرازی: مردم به این طرف و آن طرف فرار می‌کردند و یاعلی و یا... می‌گفتند، فریاد می‌زدند. یک ساعت، یک ساعت و نیم، شاید دو ساعت فقط سر و صدای این‌ها بود... همین‌طور شصت تیر خالی می‌کردند

۶ جیب کشته‌شده‌ها را خالی می‌کردند زنده‌یاد سیدعلی محمد دخانچی، یکی از کسبه اطراف حرم مطهر، یکی از شاهدان واقعه گوهرشاد بوده است. او می‌گوید: «اول در توی بازار بزرگ را شکسته و وارد مسجد شدند. مقابل ایوان مقصوره، مردم را به گلوله بستند. یکی از چیزهای عجیب و ناراحت‌کننده‌ای که اتفاق افتاد، این بود که پاسبان‌ها، جیب مقتولین را خالی می‌کردند و ساعت‌های‌شان را می‌دزدیدند؛ محشر کبرایی بود.»

## ۷ یک دالان پر از کشته

مرحوم شیخ محمد علمی اردبیلی، شب ۲۱ تیرماه رفته بود تا پشت سر آیت... نیاوندی نماز بخواند اما وقتی اجتماع را دید، ایستاد و بعدها، جزو شاهدان واقعه خونین مسجد گوهرشاد شد. او در بخشی خاطراتش می‌گوید: «در را که شکستند، به افراد پشت در با سر نیزه حمله کردند. مردم کمی مقاومت کردند اما تیراندازی از بالای دیوار‌ها شروع شده بود و مجبور بودند پناهگاه پیدا کنند... فکر می‌کنم بالای ایوان حدود ۲۰ مسلسل بود که دایم شلیک می‌کرد... مردم را مثل کشاورزانی که گندم درو می‌کنند، درو می‌کردند؛ بنای آن‌ها این بود که همه را بکشند. در آن گیر و دار، تیری به دست چپ من خورد. خواستم از داخل دالان بگذرم و بگیرم اما دیدم پر از جنازه است. با خودم گفتم خدایا، چطور از میان این‌ها رد بشوم که صدایی آمد؛ یکی از خادمان، راهی را نشان داد و مرا بیرون برد.»



سید جعفر پیشاوری

پرداختند و با فرقه دموکرات درگیر شدند. این درگیری‌ها و به دنبال آن، خروج نیروهای شوروی از آذربایجان، به دلیل فشار بین‌المللی، زمینه‌رایی برای سقوط فرقه فراهم آورد. پیشه‌وری به‌شوروی گریخت و بعدها، توسط سازمان‌های اطلاعاتی این کشور، تسویه‌شد و به قتل رسید.

۶۶

آیت... سیدعبدا... شیرازی: مردم به این طرف و آن طرف فرار می‌کردند و یاعلی و یا... می‌گفتند، فریاد می‌زدند. یک ساعت، یک ساعت و نیم، شاید دو ساعت فقط سر و صدای این‌ها بود... همین‌طور شصت تیر خالی می‌کردند

۲۲ مأمور‌ها جلوی مرا گرفتند. یک صاحب منصبی به آن‌ها گفت می‌خواهد برود کثافت‌کاری‌های شمار پا پاک کند، بگذارد برو... وقتی داخل مسجد شدم، دیدم همه جا خون‌ریخته است... چادر زن‌ها، تکه‌های لباس و کفش و کلاه‌ها بود که در مسجد وجود داشت. جلوی کفش‌کن، پر از خون بود. مرده‌ها را داشتند بیرون می‌برند. یک‌لت در چوبی را برای این کار برداشته بودند که کاملاً قرمز و خونین شده بود. وحشت کردم. کامیون آوردند مرده‌ها را ببرند؛ برخی هنوز ناله می‌کردند اما همه را ریختند پشت کامیون. زنده و مرده را با خودشان برند.»

۴ جنازه‌ها را بردند گودال خشت مال‌ها قصابان، یکی از کسبه اطراف حرم که در زمان هجوم به مسجد جامع گوهرشاد، نوجوان بود، حواشی واقعه را چنین به یاد می‌آورد: «فقط سه تا صدای یاعلی شنیدم و بعد صدای مسلسل بلند شد. خیلی ترسیده بودم. دیگر نز نزدیک تر فتم. صبح، رفتم سمت حرم، مخفیانه این طرف و آن طرف سرک می‌کشیدم. دیدم تعدادی از جنازه‌ها را دارند منتقل می‌کنند. تعدادشان خیلی زیاد بود؛ برخی آن‌قدر زخم داشتند که نمی‌شد قیافه آن‌ها را تشخیص داد. می‌گفتند کشته‌ها را می‌برند به گودال خشت مال‌های مشهد و دفن می‌کنند.»

۵ برخی از نده‌زنده دفن کردند شهید حسین آستانه‌پرست، یکی از انقلابیون

جواد نوائیان رودسری - واقعه مسجد گوهر شاد در تاریخ معاصر ایران، یک نقطه عطف محسوب می‌شود. این قیام را باید تنها قیام کاملاً مردمی دوره پهلوی اول نامید؛ قیامی که ریشه در تقابل رضاشاه با اعتقادات مذهبی مردم داشت. حبس یک مرجع تقلید و اعمال فشار به آحاد جامعه برای پذیرش مظاهر تمدن غرب، سرانجام کار را به استخوان مؤمنان مسلمانی رساند که رویکردهای فرهنگی رژیم را بر نمی‌تابیدند. سخنرانی شور انگیز واعظی شجاع به نام «پهلوی»، آتش بر انبار باروت خشم ملت انداخت. در روزهای منتهی به ۲۱ تیرماه ۱۳۱۴، در ست ۸۴ سال پیش، مردم مشهد و روستاهای کوچک و بزرگ اطراف آن، در مسجد گوهر شاد جمع شدند و تصمیم گرفتند تا آزادی مرجع تقلید‌شان، دست از حصن بر ندارند. نگرانی مردم از رویکردهای فرهنگی رضاشاه، به ویژه پس از سفر وی به ترکیه و دیدار با آتاترک و بیم جدی علما از اجرای کشف حجاب اجباری در کشور، باعث شد که مردم در آن لحظات سرنوشت‌ساز، بدون این که تردیدی به خود راه بدهند، در معرکه بمانند. بارسیدن فرمان قتل

عام، ماشین کشتار پهلوی اول با فرماندهی سرهنگ قادری به کار افتاد و در نیمه شب ۲۱ تیرماه، باران گلوله بر سر مردان و زنان و کودکان معصومی که آرام‌وبی‌صدار گوشه و کنار مسجد آرمیده بودند، باریدن گرفت. در آن محشر کبری، جمع کثیری در خون خود غلتیدند. از تعداد شهدای این فاجعه هولناک، گزارش دقیقی در دست نیست؛ طرفه آن که طی دهه‌های بعد، مورخان و روشنفکری که از ثبت و ضبط کوچک‌ترین اطوارهای منور الفکرهای تندرو عصر مشروطه فرگذار نمی‌کردند و آن‌ها را اسدمدار حمایت از حقوق مردم می‌دانستند، در باره شهدای مظلوم قیام مسجد گوهر شاد، کلامی بر زبان نراندند. طی سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیز گزارش دقیقی از این واقعه خونین تهیه و تنظیم نشد

و اگر، در طلیعه انقلاب اسلامی ملت ایران، چند نفری از محققان متعهد، در پی ثبت و ضبط خاطرات بازماندگان آن واقعه که در آن تاریکی دوران کهولت راه‌لی می‌کردند، بر نمی‌آمدند، امروز تقریباً دست محققان در این زمینه، خالی بود. آن‌چه در ادامه خواهید خواند، روایت هفت شاهد عینی از آن شب هولناک است، ششی که صحن و سرائی حرم مطهر رضوی، رنگ خون گرفت.

۲۲ فریاد مردم، یا... و یاعلی بود مرحوم آیت... سیدعبدا... شیرازی، از مراجع تقلید که در آن زمان، مقیم مشهد بود، یکی از شاهدان این واقعه هولناک بوده است. وی در بخشی از خاطراتش می‌گوید: «از بالا شلیک می‌کردند و در‌ها، تدریجاً شکسته شد. ریختند داخل مسجد... اول تماشا کردم که شاید مردم مثل صبح روز قبل غالب بشوند، دیدم نه، وضع خیلی بدتر شد. خود را به نزدیکی محراب رساندم. گلوله مثل باران می‌آمد. مردم به این طرف و آن طرف فرار می‌کردند و یاعلی و یا... می‌گفتند، فریاد می‌زدند. یک ساعت، یک ساعت و نیم، شاید دو ساعت فقط سر و صدای این‌ها بود... همین‌طور شصت تیر خالی می‌کردند.»

۱۱ محراب خونین شبستان نیاوندی زنده‌یاد علی محمد نجات، یکی از شاهدان آن واقعه، در باره شب ۲۱ تیرماه ۱۳۱۴ می‌گوید: «جمعیت آن قدر زیاد بود که مسجد جا نداشت، شبستان‌ها هم جا نداشت. یک مرتبه از پشت‌بام‌ها با مسلسل شلیک کردند به مردم و از پایین هم، این‌هایی که وارد شده بودند، تیر می‌انداختند. تحقیقا هر قدمی که بر می‌داشتم، هفت، هشت تیر از اطراف سر و کله‌ام رد می‌شد. من می‌خواستم پناهگاهی پیدا کنم و خودم را به کشیک خانه برسانم. هر طور بود خودم را رساندم و همین که وارد کشیک خانه شدم، دیدم دو نفر مأمور با اسلحه به من حمله کردند. خدام مسجد دویدند جلو و گفتند این از ماست، ما خدام هم در امان نیستیم؟ افسری آمد و مهر ل‌ا داد و انداخت بیرون و فحاشی کرد... با ترس پایین آمدم؛

## فرجام تجزیه طلبی یک فرقه وابسته

در شمال ایران صادر کرد و در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵، پیشنهاد قرارداد ایجاد شرکت نفت شوروی و ایران، به وسیله سادچیکف، سفیر شوروی، به قوام السلطنه داده شد. پیش از آن در شهریور ۱۳۲۴، فرقه دموکرات آذربایجان، توسط سید جعفر پیشه‌وری و با اشاره استالین و حمایت ارتش سرخ، در تبریز تشکیل شد.

بی تدبیری مقامات رژیم پهلوی علاوه بر نقش شوروی، بی‌تدبیری مقامات رژیم پهلوی هم در دامن زدن به التهابات به وجود آمده در آذربایجان مؤثر بود. پیشه‌وری در ۲۱ آذر ۱۳۲۴، با یورش به چند پادگان نظامی، کنترل شهر تبریز را به دست گرفت و اعلام خود مختاری کرد و با استفاده از حمایت شوروی در

زمان اشغال، دولت خودمختار آذربایجان را تشکیل داد و برای خود مجلس و ارتش درست کرد. از آن‌جا که نیروهای شوروی پس از جنگ جهانی دوم، ایران را ترک نکرده بودند، ارتش قادر به کنترل فرقه دموکرات و اعمال حاکمیت دولت مرکزی در تبریز نبود.

پس از پایان جنگ جهانی دوم در اردیبهشت ۱۳۲۴، ملک فیصل به ایران سفر کرد. در مذاکراتی که در تهران به عمل آمد، ایران خواستار تعیین خط تالوگ (عمیق‌ترین بخش رود) به عنوان مرز دو کشور در ارونردو شد. براساس توصیه جامعه ملل مبنی بر مذاکرات مستقیم ایران و عراق برای حل مسئله ارونردو، نوری سعید، وزیر خارجه عراق در ۱۳ مرداد ۱۳۱۴، در رأس هیئتی متشکل از وزیر دادگستری این کشور و رئیس بندر بصره که انگلیسی بود، وارد تهران شد. اساس مذاکرات تهران حول دو محور متمرکز بود: خط مرزی دو کشور در ارونردو و نحوه اداره آن. نوری سعید در روز آخر اقامت خود در تهران، اعلام کرد که عراق موافق است فقط در محدوده آبادان، کرچه خط مرزی دو کشور بر اساس تالوگ باشد. در کرچه این راه‌حل منافع ایران را تأمین نمی‌کرد اما دولت ایران به علت اوضاع و احوال خاص آن زمان و فشار انگلیسی‌ها، به راه‌حل مذکور مخالفتی نکرد و همین موضوع، مقدمه انعقاد عهدنامه ۱۳۱۶ شد. با انعقاد عهدنامه سرحدی ۱۳۱۶، تلاش ۳۰ ساله ایران برای احقاق حقوق خود در ارونردو از میان رفت.

## قطعه‌نامه ۱۰ بهمن شورای امنیت

روز ۱۰ بهمن ۱۳۲۴، قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد، درباره بیرون رفتن ارتش شوروی از ایران تصویب شد. در این قطعنامه، تنها به شوروی توصیه شد که خاک ایران را ترک کند. با وجود صدور این قطعنامه، استالین که هدفش تسلط بر منابع نفتی شمال ایران بود، در ۳۱ خرداد ماه ۱۳۲۴ فرمانی مبنی بر کاوش ذخایر نفت

بازبزرگان تاریخ

## سردبیری که آخرین تیرتر روزنامه‌اشی شد!



شبانگاه پنج‌شنبه ۲۳ بهمن ماه ۱۳۲۶، محمد مسعود روزنامه نگار نامدار معاصر، به ضرب گلوله‌ای در برابر چاپخانه مظاهری تهران کشته شد. اگرچه در آن مقطع، درباره هویت قاتلان وی، در میان سیاستمداران و روزنامه نگاران، اختلاف وجود داشت اما چند سالی سپری نشد که بازداشت‌شدگان حزب توده، راز سر به مهر این ترور را آشکار کردند و این اقدام، رسماً در کارنامه حزب توده به ثبت رسید.

## تقابل با جریان چپ

واقعیت این است که مسعود در دوران روزنامه نگاری خود، در جبهه‌های مختلف، به سستی با سیاستمداران پرداخته بود که همین موضوع، آشکار شدن چرایی قتل وی را دشوار می‌کرد. او، هم با شاه و دربار درگیر بود، هم با جریان موسوم به «چپ» و هم با کهنه‌سیاستمدارانی چون «احمد قوام». همین تنوع جبهه مبارزاتی، موجب شده بود که عده‌ای او را یک «آثار شسیت» و «مخالف‌خوان صرف» بدانند. با این همه، نمی‌توان از تأثیر قلم مسعود در سپهر سیاست ایران آن روز و نیز مخاطبان فراوان «مرد امروز» چشم‌پوشید.

## گزارش نصر... شیفته

«نصر... شیفته»، معاون مسعود در روزنامه، در آخرین لحظات همراه او بوده است. «شیفته»، در خاطراتش می‌نویسد: «چون زمستان و هوا سرد و تاریک بود، به علت بسته بودن در اتاق‌ها، از ورود مسعود به چاپخانه و خروج از آن، آگاهی دقیقی نداشتیم. حدود ساعت نه و نیم شب، مستخدم روزنامه با بسته‌کلیشه‌ها از گراورسازی وارد اتاق حروف چینی شد، این بسته را به من داد، سپس پرسید: کاری با من ندارید؟ جواب دادم، نه، برو خانه. وی از اتاق خارج شد. دقیقه‌ای بعد سراسیمه وارد اتاق شد و با دستپاچگی گفت: مثل این که آقا در ماشین حالش به هم خورده است. بلافاصله به خیابان آمدم. در تاریکی شب دیدم در اتومبیل سمت راسته‌نواز و سر مسعودروی فرمان اتومبیل خم شده است. بلافاصله به کمک دو تن از کارکنان چاپخانه و آقای مظاهری، مدیر چاپخانه که در همان لحظات رسیده بود، مسعود را از اتومبیل خارج کردم و به اتومبیل خودم که جلوتر قرار داشت، انتقال دادم. دو نفر‌شان در دو طرف مسعود نشستند. نفر سوم جلو نزد من نشست. با عجله اتومبیل را روشن کردم و به سمت نزدیک‌ترین بیمارستان به راه افتادم.»

## قطعی شدن خبر مرگ مسعود

معاون مسعود، پس از قطعیت یافتن خبر مرگ‌وی تصمیم می‌گیرد تا واقعه را به همکارانش اطلاع دهد. وی می‌نویسد: «ساعت ۱۱ شب پاسبان کشیک محل به بیمارستان آمد. مصرانه از ما خواست برای ادای توضیحاتی به کلانتری برویم. پرسیدیم: هنگام وقوع قتل کجا بودید؟ جواب داد: چون یک نفر مست در مسیر کشیک آمده‌اشد، او را به کلانتری بردم. همین که به محل کشیک بازگشتم، این قتل اتفاق افتاد. پس از گفت‌وگوی بسیار، کسی از ما به کلانتری نرفت. پاسبان برای دادن گزارش به کلانتری رفت. رفقای روزنامه‌نگار مرا تشویق کردند به هر نحو ممکن آخرین شمار مردم امروز منتشر و به‌ویژه جریان واقعه در آن چاپ شود. حتی همگی حاضر شدند اگر خواستند از انتشار مرد امروز جلوگیری کنند، نام جراید دوستان خود را روی آن چاپ کنیم. پس از تهیه گزارش فاجعه آن را به حروف چین دادم و برای تهیه کلیشه از مسعود، به گراورسازی رفتم و به هر ترتیبی بود آن را ساختم و به چاپخانه آوردم که در صفحه یک شماره ۱۳۸ به چاپ رسید.» بی‌تردید محمد مسعود در زمره روزنامه‌نگارانی بود که پس از شهریور ۲۰، فراز و نشیب‌های زیادی را تجربه کرد و از خود رفتارهایی نشان داد که گاه شباهت به «انتحار» داشت؛ با این همه، نام او به عنوان یکی از مؤثرترین صاحبان قلم در آن دوره، ثبت شد.

## صفحه آرایی

واحد صفحه‌آرایی روزنامه خراسان سفارش می‌پذیرد

۰۵۱۳۷۰۰۹۳۹۰

layout@khorasannews.com